

السلامة

ضمیمه موضوعی فصلنامه اقلیم
شماره یک - مهرماه ۱۴۰۴

زندگی با انکار جنگ، «نازندگی» است!
تعلیق در زندگی حاصل تضعیف امر زنانه

جنگ چهره زنانه «دارد»
کلیدواژه «صلح» چگونه نیروی
سیاسی زن را هدر می‌دهد؟

دختران پیروزی
نجات از روزمرگی غیرسیاسی
با سلام نظامی بانوان ورزشکار

حیات در برابر هیبت
کدام زن می‌تواند زندگی جنگ بیافریند؟

زندگی، زنانه می‌جنگد!

زن و خلق زندگی در میانه کویرو جنگل!
زن چطور با «اراده معطوف به سرنوشت»
«داستان زندگی» را می‌آفریند؟

زندگی در قواره جنگ

زن چگونه با خلق زندگی به مصاف جنگ طلبی و جنگ‌گریزی می‌رود؟

ویژه نامه اساس ملت

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دفتر مطالعات جنسیت و جامعه

سر دبیر: زهرا ستاری فقیهی

شورای تحریریه:

فاطمه بهرامی، حمیده عرب سرخی، مهدی تكلو، زهرا ستاری فقیهی

همکار این شماره: سمیه عالمی

ویراستار: مهلا تكلو، حمیده عرب سرخی

طراح جلد: علیرضا زارعی

صفحه آرا: علیرضا زارعی

آدرس: دروازه شمیران، انتهای ناطقی، نرسیده به میدان ابن سینا، بن بست لاله، پلاک ۲۱۳، واحد ۵

شماره تماس: ۰۹۰۳۲۰۶۹۷۱۱



۱

سخن سردبیر

زندگی، زنانه می‌جنگد!
زهر استاری فقیهی

۳

زن و خلق زندگی در میانه کویرو جنگل!

زن چطور با «اراده معطوف به سرنوشت» «داستان زندگی» را می‌آفریند؟
مهدی تکلو، پژوهشگر مطالعات جنسیت

۸

حیات در برابر هیبت

کدام زن می‌تواند زندگی جنگ بیافریند؟
زهر استاری فقیهی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

۱۲

زندگی با انکار جنگ، «نازندگی» است!

تعلیق در زندگی حاصل تضعیف امر زنانه
فاطمه بهرامی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

۱۶

جنگ چهره زنانه «دارد»

کلیدواژه «صلح» چگونه نیروی سیاسی زن را هدر می‌دهد؟
سمیه عالمی، نویسنده و مدرس ادبیات داستانی

۲۱

دختران پیروزی

نجات از روزمرگی غیرسیاسی با سلام نظامی بانوان ورزشکار
حمیده عرب‌سرخی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

سخن سردبیر

زندگی، زنانه می‌جنگد!



زهره ستاری فقیهی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

از پیوند جنگ و زندگی، کم در مجلات و نشریات، رسانه‌ها و بسترهای شخصی قلم نزده‌اند. از اینکه باید در تمام شئون زندگی، آرایش جنگی گرفته و زندگی خود را با نیازهای مقاومت همسو کنیم تا بتوانیم در قامت یک «دیگری» در برابر نظام استکباری قد علم کنیم. اما کمتر کسی این بحث را امتداد داده و به این سوال می‌پردازد که چگونه می‌توان آمیزه‌ای از جنگ و زندگی آفرید و از تقلیل زندگی جمعی به چیزی تحت عنوان «زندگی نرمال» جلوگیری کرد؟ و اگر هم کسی این مسیر را دنبال کرده باشد، به مولفه تعیین‌کننده «جنسیت» نمی‌رسد و اگر هم رسیده، آن را هم‌ردیف دیگر منظرها از جمله عدالت تلقی کرده است. در حالی که نگاه به مقوله جنگ از منظرگاه جنسیت در عرض سایر منظرهای موجود نیست. بلکه دریچه‌ای است که بر همه منظرهای دیگر تقدم و اولویت دارد؛ چرا که جنسیت پیش از هر عامل عارضی دیگری در تمام ساحات درونی و بیرونی انسان حضور دارد و امر انسانی هیچ‌گاه خالی از سویه‌های جنسیتی نیست. بنابراین هر حرکت و رشدی در دنیا وابسته به شکوفایی ظرفیت‌های هر دو جنس (زوجیت) است. زوجیتی که با شکوفایی استعداد زنانه که جامانده‌ای تاریخی است، به واقعیت می‌پیوندد.

ویژگی‌نامه حاضر، دغدغه خود را در همین بستر پیگیری می‌کند و قصد دارد به واقعیتی در خلقت و تکوین زن توجه بدهد. واقعیتی که اگر به خوبی درک و فهمیده شود، ما را به پیگیری طرح جدیدی از زندگی ایرانیان فرا می‌خواند. یعنی همان چیزی که انقلاب اسلامی به مثابه یک مکتب فکری برای تحقق ایده‌ها و آرمان‌هایش مترصد آن بود، بیش از همه بر وجود زن منطبق است و به همین دلیل امام راحل می‌گفت که عنایت اسلام به بانوان بیش از مردان است.

زندگی که در آن زنان می‌توانند زیستن را به سلاحی در برابر هیبت نظامی دشمن تبدیل کنند و

با ایمان و صلابت قلبی خود در مواقع بحران، از جامعه ترس زدایی کنند. امری که محدود به قلمرو خانواده نمی‌شود و می‌توان همه جا سراغ آن را از زنان گرفت. برای مثال، حماسه‌ای که از سحر امامی شاهد بودیم در نسبت با روابط خانوادگی شکل نگرفت و گویی در آن لحظه، این زن سرپرستی معنوی تمام ایران را برعهده گرفته بود. هراندازه که امر زنانه و شکوفایی آن در ساحت اجتماعی جدی گرفته شود، پیوند ارزش‌ها با زندگی مادی انسان محکم‌تر خواهد شد و شجاعت، امید، عزت‌مندی و پیروزی در تاروپود جامعه جاری می‌گردد. در این ویژه‌نامه، ابتدا می‌کوشیم روشن کنیم که به چه علت نیروی زندگی را به زن نسبت می‌دهیم و جایگاه مرد در حفظ زندگی چیست؟ سپس به این می‌پردازیم که به خدمت گرفتن جنگ برای زندگی، کار هر زنی نیست و تنها از عهده زنان خاصی برمی‌آید. در یادداشت‌های بعدی به نقد پویش‌هایی پرداخته‌ایم که در ایام جنگ و پساجنگ، ما را به تدوام روزمرگی بی‌نسبت با جنگ فرا می‌خواندند و نیروی سیاسی زن را اخته می‌کردند. در ادامه خواهیم گفت که بهره‌گیری غرب از مفهوم صلح‌طلبی و نسبت دادنش به زنان، چگونه ما را از قدرت سیاسی زن برای رقم زدن پیروزی محروم می‌کند و در پایان به یک مصداق و مثال عینی پرداختیم از اینکه زنان چگونه نگذاشتند بعد از جنگ، زندگی در ورطه روزمرگی پوچ و بی‌معنا فرو برود و با روایت پیروزی، با القای شکست‌پنداری از وقایع جنگ دوازده روزه گلاویز شدند.

امید است که این تلاش‌ها ما را بیش از گذشته به تحقق آرمان‌های انقلاب و بسط ید ولی جامعه نزدیک کند.

زن و خلق زندگی در میانه کویر و جنگل!

زن چطور با «اراده معطوف به سرنوشت» «داستان زندگی» را می آفریند؟



مهدی تکلو، مدیر دفتر مطالعات جنسیت و جامعه

انقلاب اسلامی را می توان «انقلاب زندگی» نامید؛ به این معنا که اصلی ترین قانونی که با انقلاب اسلامی منقلب شد، معنا و صورت مقوله ای به نام زندگی بود. انقلاب اسلامی مدعی طرحی جدید از زندگی بود که نه تنها با کلان الگوهای مسبوق به سابقه تمایز داشت، بلکه می شد به اتکای آن به نقد الگوهای دیگر از زندگی رفت و یا اساساً آن ها را «نازندگی» تلقی کرد.

“

جنس زن و انسان مؤنث کانون حیات و برساننده زندگی است. جایی که زن اراده می ورزد، زندگی رخ می دهد. در یک صورت بندی زوجیت مند، جنس مؤنث در وضعیت متعالی خالق زندگی و جنس مذکر در وضعیت متعالی حافظ زندگی است.

”

همان گونه که این پایگاه معرفتی، تصویری دیگر از متافیزیک زندگی و طرحی جدید برای تحقق زندگی جمعی پیش کشید، از سوی دیگر و به طرز جالبی، درک خاصی را از رابطه زن و مرد روی میز گذاشت که می شود با مطالعه و تقریر هر کدام از این دو موضوع، به نسبت مطابق و هم پوشانی میان امر زنانه و حاق معنای زندگی رسید. در این زمینه ادعای این نوشتار کوتاه، این است که جنس زن و انسان مؤنث کانون حیات و برساننده زندگی است. جایی که زن اراده می ورزد، زندگی رخ می دهد. در یک صورت بندی زوجیت مند، جنس مؤنث در وضعیت متعالی خالق زندگی و جنس مذکر در وضعیت متعالی حافظ زندگی است.

به عبارت دیگر، زندگی به معنایی که در ذیل می آید، بیش و پیش از آنکه مردانه باشد، زنانه است.

در مقابل و در تضاد با رویکردهای زمین‌گریز، رویکردهایی به خصوص در تجربه انسان غربی انکار شدند که به جای رنج و انتظار به هوای فضائل آسمانی، به رفاه و لذت در روی زمین و سعادت انسان گرویدند و تلاش کردند اتوپیای بهشت‌گونه انسان را در زمین محقق کنند. اما این تصویر به غایت زمینی و سکولار بود و به همین دلیل با نفی آسمان همراه شد. از مور تا روسو و از مارکس تا به کنون اتوپیای غربی به جای تحمل زمین به ساخت زمین مبادرت ورزیدند و با تمام تکرر و تنوع در این جریان بزرگ تاریخی، انسان بریده از آسمان را در باتلاق دروغین زندگی به حیات کاملاً خاکی محصور کردند و سرانجام چیزی جز جنگل نیافریدند که مناسب زیست حیوانی است. دعوای نیچه با قاطبۀ متفکران کلاسیک و مدرن غرب نیز در همین نقطه شکل می‌گیرد. اما اگرچه نیچه با ادعای بازپس‌گیری زندگی برای متفکران پیش از خودش شمشیر از رو می‌بندد و آن‌ها را متهم به نفی زندگی می‌کند، به تعبیر هایدگر او نیز خود از اندیشه غربی در نهایت بیرون نمی‌آید و باز امکان سخن گفتن از زندگی به معنای متعالی کلمه را از دست می‌دهد. یعنی تمام پروژه غرب چیزی جز به تقابل «جنگل» و «کوپر» نمی‌انجامد.

این تقابل در استعارۀ مردان شهر خدا و مردان شهر زمین در گفتار آگوستین هم مشهود است. او با تأکید بر اخلاق، ایمان، فروتنی و حقیقت، دنیاگرایی را با مظاهر غرور، ثروت و شهوت نقد کرد اما دوگانه آگوستین خود به طرز دیگری

خوانش متمایز انقلاب اسلامی در مورد زندگی ناشی از نسبت خاصی بود که در این الهیات میان «دنیا و آخرت» یا «زمین و آسمان» برقرار می‌کرد. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای جوهره اصلی اندیشه و مکتب امام (ره) تلفیق دین و دنیا بود.^۱ حلول دین در ساحت دنیایی انسان، دوگانه قدیمی و متضاد زمین یا آسمان را به چالش می‌کشید اما در این صورت تلفیقی و ترکیبی، دین از اعلا درجۀ آسمان خودش را تا نازل‌ترین جنبه‌های ملکی و خاکی می‌کشاند و به آن رنگ دیگری می‌زند و بی‌آنکه خود به مثابه امر قدسی، از آسمان تهی و اینجایی و خاکی شود، آسمان و زمین را به هم می‌دوزد.

درحالی‌که پیش از این جز در مکاتب و ادیان ابراهیمی، بشر همواره میان آسمان و زمین جانب یکی را گرفته و به یک سو فروغلتیده است. بخشی از تجربه بشر که در قالب رهبانیت صورت‌بندی می‌شود به ترک زمین (تا جای ممکن) به تمنای آسمان مبادرت داشت. رهبانیت را باید با تنوع و درجات گوناگونش فهم کرد. در این رویکرد، دنیا محل زندگی نیست و آنجا که می‌شود از تعالی انسان سخن گفت بیش از پیش به سرای دیگر موکول و متوجه است. رهبانیت، جانبدار ارزش‌های انسانی و الهی است اما پروژه‌ای برای تحقق ارزش‌ها ندارد. چون ارزش‌ها را در این ظرف محقق‌شدنی نمی‌بیند. بنابراین، رنجورانه پا از گلیم دنیا برمی‌کند و چشم‌انتظار عالم دیگری است که زندگی به آن تعلق دارد.

۱ جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال میدانند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسانها، تلاش انسانها، خرد و دانایی انسانها، حقوق انسانها، وظایف و تکالیف انسانها، صحنه‌ی سیاست انسانها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه میدانهای زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمیتواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خالق و سازنده‌ی دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا یعنی محیط زندگی انسان بدون دین، تبدیل میشود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. در اجتماع باشکوه زائران مرقد مطهر امام خمینی (ره) ۱۴/۳/۱۳۷۶

تضاد آفرید و زمینی را که او نقد می‌کرد را زمینه‌سازی کرد. زندگی انسان از یک سو با نفی زمین مضیق و مخدوش شد و از سوی دیگری با انکار آسمان به ورطه انحراف فروغلتید.

در سنت‌های شرقی نیز از بودیسم و هندوئیسم گرفته تا برخی جریان‌های اسلام‌گرا این دوگانه‌ها پررنگ است. اما در خوانش اسلام سیاسی، دین برنامه استفاده از دنیاست و از منظری که در آن هم‌چنان آخرت و حیات جاوید اصالت دارد، دنیا دریچه آخرت و چهره‌ای ملکی از آن است و نه عالم مستقل و متمایز و بریده از آخرت. در یک نگاه تشکیکی، آخرت همینجا و در دل دنیا، موجود و در حال وقوع است. اسلام سیاسی، دنیا را بخشی از آخرت می‌داند و نه مرحله‌ای که پس از آن انسان واردش می‌شود. این نگرش تشکیکی خود مانع از غیریت‌سازی میان دنیا و آخرت و استعاره زمین و آسمان است.

چرا که به محض اینکه انسان در قالب یک نطفه پای بر زمین می‌گذارد، سفر آخرتی‌اش آغاز شده است و تنها پس از مرگ با مختصات فرامادی سفرش مواجه می‌گردد. بنابراین در این رویکرد نه تنها تضادی میان دین و دنیا برقرار نیست بلکه دین رهنمود و تدارکی آسمانی است برای یک حرکت طولانی جمعی که از حضيض خاک آغاز می‌شود و تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. اسلام در خوانش انقلاب اسلامی برنامه کسب کمالات است؛ از همین بطن زمین گرفته تا مقصد لایتنهای انسان.

اما زندگی یعنی چه؟ من قصد ندارم بیش از این به شرح اندیشه اسلام انقلابی بپردازم. بنابراین به همان دیباچه نخستین و همین سوال محوری بازمی‌گردم. در خوانش انقلاب اسلامی، دین دیگر به آسمان متعلق نیست به وسیله نبوت، دین واسطه زمین و آسمان واقع شده است. دین فیض را از آسمان می‌آورد و در زمین جاری می‌کند و زمین را تعالی می‌بخشد.

نقطه آغاز زندگی آن‌گونه که در واژه «حیات» به معنای مثبت کلمه متبلور است، دقیقاً همینجاست. دقیقاً در لحظه‌ای که برای انسان آسمان و زمین درهم می‌پیوندند و یکی به خاطر دیگر مستحیل نمی‌شود، زندگی آغاز می‌شود. زندگی وضعیتی است که در آن انسان اگرچه پایش در زمین است اما به آسمان نگاه می‌کند و اگر چه خود را موجودی آسمانی می‌بیند، زمین را ترک نمی‌کند.

در این لحظه، مسئله اراده پیش کشیده می‌شود. نیروی حرکت انسان از آسمان تأمین می‌شود اما بستر حرکت او دنیا است. چیزی که به انسان قدرت حرکت می‌بخشد اراده انسانی او است که

باید از آسمان طلب کند و مستفیض شود و با اراده‌ای که از عرش به او به فیض می‌رسد حرکت را از فرش آغاز کند. انسان منقطع از آسمان، فاقد اراده است و در بند زنجیرها و طاغوت‌ها عمر می‌گذراند و همواره طعمه قدرت‌طلبان و زورگویان شهوت‌پرست زمینی می‌شود. در مقابل انسان معلق بر زمین، ممکن است عقلاً درکی از ارزش‌های انسانی داشته باشد اما دست او برای تحقق ارزش‌ها و مسئله تحقق سرنوشت خالی است. حال وقتی مسئله اراده در میان می‌آید، «داستان انسان» آغاز می‌شود. زندگی موقعیتی است که در آن انسان می‌تواند داستان سرنوشت خود را رقم بزند و این اراده آسمانی «اراده معطوف به سرنوشت» است. از آنجا که نیروی خلق سرنوشت، آسمانی است و رهنمود آن هم از آسمان نازل شده، این داستان، داستانی سراسر اخلاقی، الهی، معنوی، توحیدی و ناظر به سعادت انسان است.

“

نقطه آغاز زندگی آن‌گونه که در واژه «حیات» به معنای مثبت کلمه متبلور است، دقیقاً همینجاست. دقیقاً در لحظه‌ای که برای انسان آسمان و زمین درهم می‌پیوندند و یکی به خاطر دیگر مستحیل نمی‌شود، زندگی وضعیتی است که در آن انسان اگرچه پایش در زمین است اما به آسمان نگاه می‌کند و اگر چه خود را موجودی آسمانی می‌بیند، زمین را ترک نمی‌کند.

”



در این طرح به مجرد آگاهانه زیستن، انسان از ورطهٔ انواع نازندگی‌های کویری و جنگلی به «عرصهٔ زندگی» منتقل نمی‌شود. همچنانی که هدف داشتن از ذاتی‌های زندگی نیست. در برخی صورت‌بندی‌ها بر عشق و عاطفه تأکید می‌شود اما داستان سرنوشت انسانی در قالب یک زندگی، معارضان سترگی دارد و نمی‌توان با رویکردهای رمانتیک و فانتزی زندگی را سامان داد. چنانچه پیش از این آمد، زندگی با ارادهٔ سیاسی به معنای حقیقی شکل می‌گیرد و از این منظر کانون معنای زندگی در حیات قلبی و در مقولهٔ ایمان نهفته است. اگر ایمان را از منظر ملازم یا مساوق با اراده بگیریم، گرایش عمیق و معرفت شدید درونی می‌تواند انسان را در مسیر خلق سرنوشت قرار بدهد و داستان او را رقم بزند و نه آگاهی صرف، احساسات اخته و هر چیز دیگری.

در یک جمع‌بندی مختصر، تکوین زندگی لحظهٔ پیوند آسمان و زمین و نقطهٔ جوشش ایمان و اراده است و این چیزی است که اسلام انقلابی را متمایز می‌کند. این طرح یک طرح خشک منطقی نیست بلکه ابعاد معنوی و عاطفی انسان در آن اصالت دارد. اسلام انقلابی در قامت یک جمع و یک کلیت تاریخی که به آن «ولایت» می‌گوید، خواستار رقم زدن زندگی متعالی و حیات طیبه برای بشریت است.

هم آن چیزی که جامعه را جامعه می‌کند اتصال قلبی به یک‌دیگر است و هم آن نیرویی که جامعه را به اعماق زندگی می‌برد، سرشار از جنبه‌های عاطفی، ظریف و معنوی است و هم جوهره‌ای که داستان زندگی جمعی را رقم می‌زند درون‌مایه‌ای قلبی و روحی دارد. پس از این وصف می‌توان حالا از انسان

”
تکوین زندگی لحظهٔ پیوند آسمان و زمین و نقطهٔ جوشش ایمان و اراده است و این چیزی است که اسلام انقلابی را متمایز می‌کند. این طرح یک طرح خشک منطقی نیست بلکه ابعاد معنوی و عاطفی انسان در آن اصالت دارد.
“

مؤنث صحبت کرد. جنسیت زنانه به انسان مؤنث خصلتی می‌بخشد. زن به خاطر هویت جمالی در ناحیه گرایش‌های عمیق، اراده و ایمان مستعدتر است و می‌توان کانون وجود او را قلبانی تر دانست. زن هم چون مرد حرکت خود را از ضعیف‌ترین ناحیه عالم ماده و از زمین می‌آغازد اما گرایش به آسمان در او قدرت‌مندتر است. هرچند که این خصلت میانه در شرایطی که زن، شکوفا، خودآگاه و صاحب‌اراده و بر خویشتن مسلط نیست برای او وضعیتی متناقض رقم بزند و نیروی او را پراکنده کند؛ اما در صورتی که اراده او فعال شود، می‌تواند مسبب تلفیق زمین و آسمان باشد. در صورتی که زن بتواند گرایش‌های آسمانی‌اش را با واقعیتی که بر زمین تجربه می‌کند، سازگار و هماهنگ کند، زندگی خلق می‌شود. در این لحظه همانگونه که نبی و ولی الهی به میانجی دین آسمانی توانسته بودند واسطه آسمان و زمین شوند، دین و دنیا را تلفیق و اراده معطوف به سرنوشت را در جامعه جاری کنند، زن هم می‌تواند واسطه فیض و زندگی‌آفرین باشد.

موضوع این نیست که زندگی مناسک خاصی است که زن باید به آن مبادرت کند و یا حق آن را ادا نماید، مسئله اساسی این است که زندگی همان کاری است که زن سیاسی دارای اراده معطوف به سرنوشت می‌کند. این زن همان زن مجاهد است که به شیوه‌ای خاص در میدان مبارزه و مقاومت حاضر است و در صورتی که جنگ نظامی رخ بدهد، باز به همان شیوه در بطن جنگ، زندگی می‌آفریند.

نیروی مردانه با اراده معطوف به سرنوشت زمینه‌ساز و مقدمه‌ساز زندگی است. نیروی زنانه اما هسته زندگی را شکل می‌دهد و سپس مرد در مرزهای زندگی از زندگی حراست می‌کند. از این منظر زن و زندگی هم‌نشین می‌شوند بی‌آنکه زندگی به روزمرگی و امور خرد و پست زمینی تقلیل یابد و زن به حاشیه تاریخ رانده شود.

”در صورتی که زن بتواند گرایش‌های آسمانی‌اش را با واقعیتی که بر زمین تجربه می‌کند، سازگار و هماهنگ کند، زندگی خلق می‌شود. در این لحظه همانگونه که نبی و ولی الهی به میانجی دین آسمانی توانسته بودند واسطه آسمان و زمین شوند، دین و دنیا را تلفیق و اراده معطوف به سرنوشت را در جامعه جاری کنند، زن هم می‌تواند واسطه فیض و زندگی‌آفرین باشد.“

حیات در برابر هیبت

کدام زن می تواند زندگی جنگ بیافریند؟



زهره ستاری فقیهی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

«زندگی جنگ»، مفهومی است که ما در این جنگ دوازده روزه به عنوان نسخه شفا و کلید پیروزی در یک نبرد وجودی، دال مرکزی گفتار و ادبیات پردازی خود قرار دادیم؛ دلیل تأکید بر چنین ادبیاتی آن است که شیوه زندگی، بازتاب کلی و واقعی وجود ما در دنیاست. پس اگر بتوانیم صورتی جمعی از زیستن بیافرینیم که در آن، جنگ با ظالم به جزئیات زندگی گره خورده باشد، «نحوه وجود» خود را در مقیاس وسیع و در قلب نزاعی که ذاتاً اجتماعی و تاریخی است، در برابر دشمن به میدان آورده ایم.

برای طرف مقابل، اصطلاح جنگ موجودیتی، دستاویزی است برای روا داشتن تحمیل جنگ به کشورهای منطقه و ارتکاب هر نوع جنایت و خشونت در مواجهه با دشمنانش تا مطلقاً هیچ التزام به رحم و خویشتن داری از او توقع نکنیم. به همین منظور با تمام توان، زور سرنیزه و گلوله و هیبت نظامی اش را به رخ می کشد و به امکان بیرونی اش تکیه می کند. اما



روزمگی‌های ناچیز به دست آنها فهم کنیم. اینکه همچنان نقش‌آفرینی زن را با قلمروی اختصاصی حضورش (خانه) توضیح می‌دهیم، ما را از شناخت هویت واقعی زن و نهایت کاری که او می‌تواند برای جامعه انجام بدهد، محروم می‌کند.

جنگ وجودی یعنی همواره باید در آن آمادگی داشته باشیم تا در سطوح مختلف حتی با وجود آتش‌بسی که تفاوت فاحش با صلح دارد، با دشمن روبه‌رو شویم؛ چرا که اصل وجود ما در جهت خلاف اصل وجودی استکباری که تجلی شیطان و موجب گسترش ظلم، فساد، بیماری و فحشا در جهان است، در حرکت است. چنان‌که در آن دوازده روز مشاهده کردیم مدت کوتاهی پس از آغاز درگیری نظامی و حرفه‌ای موشکی، دشمن بی‌رحمانه دست به تولید ارباب در فضای جامعه زد و در صدد بود تا با همه‌گیری وحشت، ما را از درون تهی کند. در چنین وضعیتی که دشمن بنا به سست کردن اراده جمعی ما داشت، به همان اندازه که باور به ارزش‌ها در زندگی به شجاعت درونمان تبدیل شده بود، می‌توانست ما را در برابر این هجوم روانی مقاوم کند. به بیان دیگر، اراده جمعی زمانی می‌تواند با شجاعت ایستادگی کند که اراده زنانه پشتوانه آن باشد. چرا که این نیروی جنسیت‌مند، حامل ایمان و شجاعت است. ایمان و عزت‌خواهی که به واسطه توانمندی جنس زن در ناحیه قلبی، تنها از او برمی‌آید. در بدو امر، مرد تا یک حدی می‌تواند استقامت کند اما قوام روح جامعه و تداوم در مبارزه بر دوش زنان است. از آنجا که جنگ محدود به لایه سخت و نظامی درگیری نیست و اتفاقاً مستقیماً تمامیت وجودی، سرمایه‌های انسانی و ارزشی را نشانه گرفته است، ما به الگوی زیستنی نیاز داریم که همواره آماده نزاع باشد و جنگ را به خدمت خودش دریاورد و این همان کار به‌خصوصی است که تنها از زن‌های به‌خصوصی برمی‌آید.

در همین راستا، پرسش اصلی و اساسی که بنا دارم به آن بپردازم این است که کدام زن می‌تواند زندگی جنگ بیافریند؟ و آن زنانی که از آفرینش

برای ما که برخلاف او پایه‌هایی مشروع و مبتنی بر اراده عمومی داریم، این جنگ فرصتی است که تنها با آوردن خویشتن حقیقی‌مان به میدان، پاسداشت شیوه بودنمان و نمایش اقتدار درونی ملت مغتنم

شمرده می‌شود. یعنی ما می‌جنگیم تا از اراده خود دفاع کنیم و مانع به بازی گرفتن سرنوشت دنیا توسط دشمن شویم. وقتی پای «جنگ اراده‌ها» در میان باشد که هردو نیرو قصد دارند سرنوشت بشر را رقم بزنند و امکان هم‌زیستی‌شان منتفی است، ناگزیر باید ظرفیت‌های اراده‌ساز را دقیق‌تر بشناسیم و برای پیروزی روی آنها حساب باز کنیم؛ از همین رو، سخن گفتن از نیروی زنانه تاریخ‌ساز، برای ما کاری زینتی و فرعی نیست بلکه پاسخ به پرسش از «چگونه پیروز شدن» است.

به این معنا، وجه زنانه جنگ را چنان بسیط توضیح نمی‌دهیم که از حمله هوایی دشمن به حریم خانه‌ها، زانه بودن جنگ را نتیجه بگیریم و با تقلیل نقش زن به خانه و خانواده از او کم بخواهیم. حفظ آرامش فضای خانه، الزاماً آن چیزی نیست که احتیاجات جنگ به امر زنانه کند. وقتی کلید پیروزی ملت ما در دست زنان و در گرو زنانگی‌ورزیدن حقیقی آنهاست، مجبور نیستیم به‌گونه‌ای آنها را در حاشیه روایت جنگ جا نگیریم. بلکه به‌گونه‌ای آنها را در حاشیه روایت جنگ جا بدهیم و روایت زنانه از جنگ را نمایش تداوم روزمگی‌های ناچیز به دست آنها

فهم کنیم. اینکه همچنان نقش‌آفرینی زن را با قلمروی اختصاصی حضورش (خانه) توضیح می‌دهیم، ما را از شناخت هویت واقعی زن و نهایت کاری که او می‌تواند برای جامعه انجام بدهد، محروم می‌کند.

“وقتی پای «جنگ اراده‌ها» در میان باشد که هردو نیرو قصد دارند سرنوشت بشر را رقم بزنند و امکان هم‌زیستی‌شان منتفی است، ناگزیر باید ظرفیت‌های اراده‌ساز را دقیق‌تر بشناسیم و برای پیروزی روی آنها حساب باز کنیم؛ از همین رو، سخن گفتن از نیروی زنانه تاریخ‌ساز، برای ما کاری زینتی و فرعی نیست بلکه پاسخ به پرسش از «چگونه پیروز شدن» است.”

“

جای ممکن از وضعیت جنگی دوری می‌کند و حفظ پوشش تنها هم و غم او در ایام جنگ برای کمک به آرامش خاطر مرد می‌شود.

در سوی دیگر، زنانی‌اند که زندگی را به رفاه و نیازهای حداقلی فروکاسته‌اند و هر شکلی از جنگ را دشمن این «زندگی نرمال» می‌دانند. آن‌ها جنگ را پدیده‌ای مردانه و نتیجه قدرت‌طلبی مردان می‌پندارند که در هیاهوی آن، زنانگی هیچ جایی ندارد. بنابراین خود را در جبهه صلح تعریف می‌کنند و یا از جنگ می‌گریزند تا به زعم خود بتوانند زندگی کنند و یا اگر جنگ را بپذیرند زندگی را وا می‌گذارند. از نگاه آنها بین جنگ و زندگی هیچ هم‌نشینی و آشتی ممکن نیست؛ جنگ نماد مرگ و زن نماد زندگی است و این دو امر با یکدیگر جمع‌شدنی نیستند. زمانی هم که می‌خواهند زن را در دوران جنگ روایت کنند، دست‌وپا زدن او برای زنده ماندن به نحوی بریده و بی‌نسبت با جنگ و زدوخوردهایی که گویا مقصود و هدف از آن زندگی نیست (!) را مقاومت کردن و جنگیدن برای زندگی تلقی کرده و انواع و اقسام ادبیات‌های شعارگونه و مبالغه‌آمیز را در مدح این وضعیت به‌کار می‌برند. طبیعی است که این دو زن، به دلیل آنکه اراده خودشان در رقم زدن مقدرات اساسی جهان تعیین کننده نیست، صحنه نبرد را به اراده مردان واگذار می‌کنند و هیچ‌گاه نمی‌توانند به معنای واقعی کلمه، نوعی از زندگی خلق کنند که جنگ را به خدمت آن دریاورند. نیروی زنانه که در حقیقت خودش، معنا، ایمان، معنویت و اراده خوابیده است، هرگز نمی‌تواند از زنانی که از اراده خود در برابر اراده مرد تحفظ نمی‌کنند، به وجود بیاید

نیروی زنانه که در حقیقت خودش، معنا، ایمان، معنویت و اراده خوابیده است، هرگز نمی‌تواند از زنانی که از اراده خود در برابر اراده مرد تحفظ نمی‌کنند، به وجود بیاید و شکلی از زندگی جمعی را بسازد که در آن روزمرگی معنای دیگری بدهد و جنگ معنای دیگری.

چنین شکلی از زندگی ناتوان‌اند و نمی‌توانند حلقه‌ی وصل ارزش‌ها، معنویت و شجاعت به زندگی مادی انسان باشند، چرا این توان را ندارند؟ شاید عجیب به‌نظر برسد اگر بگویم، زنی توان خلق این نوع از

زندگی را دارد که بر زن بودن خود پافشاری کند! در وضعیتی که جنگ غالباً به میانجی مردانه فهم می‌شود، زن برای ایفای نقش در عین حفظ هویت جنسیتی خود با چالش مواجه خواهد شد. چرا که لازمه تلفیق جنگ و زندگی در اندازه یک جامعه، شکوفایی و بروز هرچه بیشتر زنانگی است و غلبه اراده مرد بر زن، در دو حالت پس‌زننده اراده حقیقی زن خواهد بود:

از یک سو، با زنی مواجهیم که همه‌ی تلاشش را می‌کند تا واقعیت جنگ را نادیده بگیرد، روزمرگی همیشگی خود را پیش ببرد، خانه را آرام نگه دارد و نگذارد کودکان هرگز از جنگ چیزی بفهمند؛ گویی جنگ را با بی‌اعتنایی و استهزاء بی‌اثر می‌کند. اگرچه وقتی جنگ گریبان او را بگیرد، تنها نقش قربانی این نزاع را خواهد داشت که نامش قرار است در کنار کودکان، روایت مظلومیت یا شکست در جنگ را تکمیل کند. او جهاد را برای مردان اصل می‌گیرد و تصور می‌کند همواره چیزی نزد مردان هست که نزد او نیست؛ به همین خاطر حین وقوع جنگ در پیدا کردن نقش خودش سردرگم می‌شود (تازه اگر پیش‌تر جهاد خودش را تنها در سایه خدمت‌رسانی به مرد و نسل او به حساب نیاورده باشد). او همواره از دریچه نگاه و فهم مرد به خودش نگاه می‌کند و چون خودش را در زمره نوامیس مرد می‌بیند، برای حفظ آبروی او تا

می‌کند. در شبکات مجازی پوشش‌های دعا و توسل راه می‌اندازد. با ماندن در تهران، تبدیل به رزمنده‌ای می‌شود که نمی‌گذارد شبح ترس روی شهر سایه بیندازد و هرجا خلأی در جنگ باشد، او خلأ قانه جای خودش را پیدا می‌کند درحالی‌که یک هدف دارد و آن شجاع کردن جامعه است. اینکه این زن در کجا نقش آفرینی می‌کند به تشخیص خود او بسته است درحالی‌که در همه جا یک کلان‌نقش که آن هم ساماندهی گرایش‌ها و عواطف جامعه است را انجام می‌دهد. او جنگ‌طلب نیست اما چون از وجود دشمن استکباری آگاه است، زندگی‌اش برای جنگ آماده است. عقلانیت سیاسی او به همراه عاطفه سرشارش، محصور در محیط خانه نیست بلکه قدرتی برای تزیق شجاعت و تثبیت نیروی ایمانی در جامعه است. حتی حجاب سرکردنش در خانه برای وقتی که اگر زیر آوار ماند، بدنش پوشیده باشد نیز بخشی از جنگیدن برای او محسوب می‌شود که هنگام شهادت، نمادی هویتی از مقابله با دشمن را بر سر داشته باشد. این زن نیروی پراستعداد قلبی و معنویت‌مدار خود را به میدان می‌آورد و اراده ملت را در قالب یک کل واحد تجمیع می‌کند. هراندازه این نیروی زنانه بتواند کلیت بزرگتری از هویت جمعی (نظام با ترکیب مردم و قوا و نیروها) به عرصه نبرد بکشد، قدرت واقعی انسانی را به چشم دشمن آورده و کاری می‌کند تا خداوند ترس ما در دل دشمن بیندازد و خدعه او را به خودش برگرداند.



و شکلی از زندگی جمعی را بسازد که در آن روزمرگی معنای دیگری بدهد و جنگ معنای دیگری

اما زن مسلمان ایرانی که در ژرفای وجودش عزت‌خواهی، استقلال‌خواهی و اراده‌ورزی نهاده‌ینه دارد، می‌تواند واقعا بجنگد و هم در میانه‌ی جنگ، روزمرگی‌اش را نفی نکند اما به آن جهت و معنا ببخشد و چهره جدیدی از امر روزمره را خلق کند. این زن لزوماً کودکانش را از فهمیدن وقوع جنگ باز نمی‌دارد اما آنها را نیز بیهوده نمی‌ترساند بلکه با شیوه و تدبیری ظریف، صورتی از جنگ که نه به معنای اصالت بخشیدن به کشتار بر اساس خوی درندگی باشد، بلکه به معنای «مقاومت» در برابر دشمن انسان و زندگی است را به فرزندش می‌آموزد، همانگونه که پیش‌تر رنج و مقاومت مردم مظلوم غزه را برای او جا انداخته بود. این زن در خانواده، محله، فضای مجازی، شهر و... در میان کثراتی از کارها، زندگی می‌آفریند. لباس پاسداری همسر شهیدش را به تن می‌کند و رجز می‌خواند. کفن می‌پوشد و با کودک در آغوش گرفته‌اش در نماز جمعه شرکت

زندگی با انکار جنگ، «نازندگی» است!

تعلیق در زندگی، حاصل تضعیف امر زنانه



فاطمه بهرامی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

“

هر اندازه جنگ، حامل زشتی و استکبار است، زندگی بی‌نسبت با جنگ و انکار واقعیت‌های موجود، مقام و شأن زندگی را به سطحی از زیست مادی و حیوانی تقلیل می‌دهد.

”

جامعه ایرانی پس از تجربه هشت سال دفاع مقدس و زندگی آمیخته با جنگ و جهاد، با روایاتی سیاست‌زدا از زندگی مواجه شد که گویی قصد داشت لکه‌ی سیاه جنگ را از حافظه و تجربه ملت ایران پاک و از این رهگذر، زندگی را به آن‌ها هدیه کند. این تلاش باعث شد در فاصله‌ی میان دفاع مقدس تا جنگ ۱۲ روزه، دشمن از مقابل چشمان ما محو شود و جز خاطره‌ای غبارآلود و غمبار از او چیزی باقی نماند. حال آنکه واقعیت امر از حضور دمامد دشمن در زندگی ما حکایت

می‌کرد. عده‌ای برای التیام آلام مردم از جنگ، رو به سوی قبله نفی و انکار دشمن و جنگ سجده کردند و نتیجه، زخم‌هایی عمیق‌تر بر پیکر مردم بود. از آغاز جنگ با رژیم صهیونیستی، گفتمان زندگی با انکار جنگ کار خود را شروع کرد. گمان کردند با انکار جنگ و نادیده گرفتن او می‌توان به سادگی در خنکای سایه زندگی، ایمن و در آرامش روزگار بگذرانند. فکر کردند وقتی چسب‌ها را به شکل خانه و درخت روی شیشه‌ها می‌چسبانند تا بچه‌ها در خانه نترسند، جنگ در مقابل این کم‌توجهی آن‌ها سپر می‌اندازد و زندگی سابق را به ما بازمی‌گرداند. اما حقیقت این است که هر اندازه جنگ، حامل زشتی و استکبار است، زندگی بی‌نسبت با جنگ و انکار واقعیت‌های موجود، مقام و شأن زندگی را به سطحی از زیست مادی و حیوانی تقلیل می‌دهد. هر زمان که از زندگی سخن می‌گوییم، آنچه حائز اهمیت است، معنایی از زندگی است که نزد ما حاضر است.

زندگی به معنای رایج و معمول، پیوستاری از امور روزمره است. ما نام وضعیتی را که در آن فهرستی از کارهای حداقلی انجام می‌شود، زندگی می‌گذاریم؛ اما برای کسانی که در هوای اسلام تنفس می‌کنند، زندگی معنایی متفاوت

”

زندگی برای آنکه زندگی باشد، نیاز به حرکت دارد و برای آنکه حرکت را در زندگی جاری کنیم، به چیزی بیشتر از تکرار روزمرگی‌ها نیاز داریم. به چیزی که معنا بخش باشد و قادر باشد که همان روزمرگی‌ها را به خدمت معنایی متعالی دربیاورد. در وضعیت جنگ باید از زندگی حراست کرد اما نه آنگونه که به انکار جنگ بیانجامد و از زندگی جز وضعیتی حیوانی و سکولار باقی نگذارد.

“

حرکت برای روزهای نخست جنگ بهتر از هیچ بود و می‌توانست پیام‌آور این باشد که جنگ ما را فلج نکرده است. اما اصرار بر روی آن و خلق و ترویج ادبیات «زندگی عادی» زنگ خطر بود. گویا دیگر قرار بود در سنگر سرکار رفتن و نان خریدن و آشپزی کردن، پناه بگیریم و حضور دشمن را درست مقابل چشمان خود، انکار کنیم و بعد هم افتخار کنیم که زیر آتش موشک‌ها هم زندگی عادی خود را ادامه دادیم. پرسش این است که تهی کردن زندگی ملتی که تمام لحظه‌های عمر خود را با مبارزه سپری کرده، از معنای جهاد و هل دادنش در آغوش یک زندگی سکولار چه مزیتی دارد؟ فارغ از نتیجه جنگ، بازماندگان این جنگ،

دارد. زندگی برای آنکه زندگی باشد، نیاز به حرکت دارد و برای آنکه حرکت را در زندگی جاری کنیم، به چیزی بیشتر از تکرار روزمرگی‌ها نیاز داریم. به چیزی که معنا بخش باشد و قادر باشد که همان روزمرگی‌ها را به خدمت معنایی متعالی دریاورد. در وضعیت جنگ باید از زندگی حراست کرد اما نه آنگونه که به انکار جنگ بیانجامد و از زندگی جز وضعیت حیوانی و سکولار باقی نگذارد.

در ایام جنگ برای شکستن سد ترسی که مقابل اراده مردم قد علم کرده بود، پویشی راه افتاد تحت عنوان «زندگی جاری است» و افراد برای آنکه شجاعت خود را به نمایش بگذارند، به انتشار کارهای روزمره خود روی آوردند. این



زندگی را با قوت ادامه بدهید

چگونه می‌خواهند خاطره قهوه خوردنشان را برای آیندگان جنگ‌ندیده تعریف کنند و از بی‌توجهی به اکنون و وطنشان، شرمسار نشوند؟ با سیاست‌زدایی از زندگی و فروکاهی آن به روزمره‌های غیرسیاسی، نمی‌توان مقابل دشمن ایستاد و مانع پیشروی او شد. در وضعیتی که دشمن چشم در چشم و پنجه در پنجه ما انداخته است، نمی‌توان دست به سفره برد و بعد، از شکست گلایه کرد. جنگی که ما با اسرائیل و آمریکا داریم، صحنه نزاع حق و باطل است؛ آن‌ها دشمن انسان و زندگی هستند و به‌طور قطع برای برهم‌زدن ساعت سرو ناهار و شام ما دندان تیز نکرده‌اند که با سفت نگه داشتن آن‌ها بتوانیم با او مبارزه کنیم. او قصد معنازدایی از زندگی ما را دارد و ما فقط در صورتی که بتوانیم زندگی را به خدمت جنگ دریاوریم و آن را به ابزاری برای عقب راندن دشمن مبدل کنیم، امکان غلبه بر

“
زنان، کانون و نقطه ثقل زندگی هستند و از ظرفیت فوق العاده‌ای برای معنابخشی و تعالی زندگی برخوردارند. القای اینکه اگر تنور مطبخت روشن باشد، مجاهدت کرده‌ای و هیچ از آن سرباز اسلحه به دست کم نداری، جفا به زن و ملت است. زنان می‌توانند در مواجهه با جنگ، آن صورت بدیع از زندگی را که نیاز داریم، بیافرینند و از به یغما رفتن جنگ و زندگی، به‌نحو توانان، جلوگیری کنند.”

او را خواهیم داشت. ضمن اینکه تقلیل زندگی به روزمره‌های غیر سیاسی و بی‌نسبت با جنگ، به فروگاهی زن به سطحی بسیار نازل می‌انجامد؛ چرا که زنان، کانون و نقطه ثقل زندگی هستند و از ظرفیت فوق العاده‌ای برای معنابخشی و تعالی زندگی برخوردارند. القای اینکه اگر تنور مطبخت روشن باشد، مجاهدت کرده‌ای و هیچ از آن سرباز اسلحه به دست کم نداری، جفا به زن و ملت است. زنان می‌توانند در مواجهه با جنگ، آن صورت بدیع از زندگی را که نیاز داریم، بیافرینند و از به یغما رفتن جنگ و زندگی، به‌نحو توانان، جلوگیری کنند.

در جبهه مقابل و بعد از جنگ، عده‌ای در شیپور «زندگی علیه جنگ» دمیدند و عقیده‌شان بر این است که جنگ فقط نابودی است و باید یک «نه» بزرگ به جنگ بگوییم تا از رنج‌هایی باییم. طرفدارانش را هم اقشار مختلف جامعه تشکیل می‌دهند. احساسی که خواندن مطالب این پویش به مخاطب القا می‌کند این است که متأسفانه ما در یک جغرافیای جنگ خیز زندگی می‌کنیم و تقدیر ما شرقی‌های نگون‌بخت همواره جنگ و ویرانی و عقب‌ماندگی بوده است؛ ولی هم‌اینک قصد داریم دست به دست هم دهیم به مهر و دست جنگ را از سرزمینمان کوتاه کنیم. چگونه؟ با یادآوری اینکه زندگی مقدر زیباست و جنگ تا چه اندازه کریه‌المنظر و زشت‌خواست و ما مخالف هر جنگ و مبارزه‌ای هستیم. هدف چنین پویشی چیست؟ انکار هر نوع مبارزه و جنگی و تقدس‌آفرینی برای هر صورتی از زندگی. اگر قرار باشد با دست‌فرمان پویش زندگی علیه جنگ پیش برویم، آنوقت به دلیل اینکه جنگ چیز خوبی نیست، آن دم که

دشمن مرزهای ما را درنور دیده است، وطن و مافیها را در طبق اخلاص گذاشته و تقدیمش می‌کنیم؛ چون جنگ پدیده خوبی نیست! حرکت در مسیر این پویش، ما را به روزمرگی‌هایی بازمی‌گرداند که غرق و اسیرشان بودیم و صدای انفجارهای بیست‌وسه خرداد ما را از دامشان رهانید. چنین پویش‌هایی قصد دارند دوگانه‌ای از زندگی و جنگ بسازند و این دو پدیده را در تضاد کامل با یکدیگر نشان دهند؛ چون قطب‌های همنام آهنربا که هرگز امکان اتصال و پیوندی بین آن‌ها وجود ندارد. سپس برای آنکه انسان را شایسته رفاه و آرامش و زندگی خالی از رنج می‌بیند، جانب نوعی از زندگی مادی و حیوانی را می‌گیرند و جنگ را به کلی نفی و طرد می‌کنند. با این نگاه سکولار به زندگی، نه‌تنها روزمرگی‌های غیرسیاسی که آفت زندگی بودند دوباره فرصت می‌یابند که به روح زندگی‌ها رسوخ پیدا کنند، بلکه دیگر از چنین زندگی‌ای نباید انتظار داشت که معنای جهاد، وطن، ملت و دین را بفهمد و بخواهد در راستای ایقا و احیای آن‌ها قدمی بردارد. ما نه جنگ را فی‌نفسه ستایش می‌کنیم و نه آن را نفی و طرد می‌نماییم. در زندگی دینی، موضوع و متعلق جنگ است که تعیین می‌کند باید ستایش شود یا طرد. واقعیت امر این است که باید جنگ را باور کرده و بپذیریم. دشمن را همواره در مقابل خود حاضر بینیم و دشمنی او را فراموش نکنیم. نه با مشغول داشتن خود به کارهای روزانه و انکار جنگ و دشمن می‌توانیم بر او غلبه کنیم و نه با گرفتن ژست انسان بدبخت خاورمیانه‌ای که دست بر قضا روشن‌فکر شده و با هر نوع جنگی مخالف است! باید یکبار دیگر معنای زندگی و جنگ را برای خود مرور کنیم و صورت‌بندی جدیدی از زندگی در بستر جنگ بسازیم. زندگی ملت ایران از قرون و اعصار گذشته تا امروز، لبریز از مجاهدت‌ها و مبارزات و رشادت‌ها برای فائق شدن بر دشمن بوده است. نگاهی به حافظه تاریخی ایرانی نشان می‌دهد که ما بارها قادر به ساخت صورت‌های مختلفی از زندگی جنگ بوده‌ایم که نمونه معاصرش، دفاع مقدس است. اینک اما به دلیل تفاوت در دشمن و نوع جنگ، نیازمند



“

نباید فراموش کنیم که چه کسی قادر است از زندگی سلاحی برای مبارزه بسازد. نبرد ایران با اسرائیل نه بخاطر اینکه موشک‌های خصم، خانه‌ها را هدف گرفته بود، بلکه به این دلیل که آن‌ها قصد تعطیل کردن زندگی و تقلیل آن به امر روزمره را داشتند، زنانه است.

”

خلاقیت‌ها و ابتکاراتی برای خلق زندگی جدید هستیم. باید روزمره‌های غیرسیاسی را وانهیم و به امامان که فرمود «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما» اقتدا کنیم و از زندگی، سلاحی بسازیم برای مبارزه با دشمن. در این میان، نباید فراموش کنیم که چه کسی قادر است از زندگی سلاحی برای مبارزه بسازد. نبرد ایران با اسرائیل نه بخاطر اینکه موشک‌های خصم، خانه‌ها را هدف گرفته بود، بلکه به این دلیل که آن‌ها قصد تعطیل کردن زندگی و تقلیل آن به امر روزمره را داشتند، زنانه است. یکی از تمایزات آشکار جنگ تحمیلی هشت ساله با جنگ دوازده روزه این است که دیگر خط مقدم و جبهه مجزایی از شهر وجود ندارد که بتوان برای روبارویی با دشمن به آنجا رفت و به روی او اسلحه کشید. در

این جنگ، تمام خانه‌ها، خط مقدم است و تمام زنان، به مثابه فرماندهانی هستند که باید با خلق صورت جدیدی از زندگی، آن را به قلب دشمن شلیک کنند.

انسان مؤنث مسلمان ایرانی، قادر است که خود و خانواده‌اش را به آرایش جنگی بپاراید و حتی کوچکترین و ساده‌ترین کارها را در خدمت جنگ و جهاد در بیاورد. لقمه‌هایی که یکی از زنان همین شهر با مهر و محبت پیچیده بود و آن‌ها را به جمله‌ای دلگرم‌کننده آراسته بود و به دست جوانانی که در شهر گشت می‌زدند، می‌داد را با چه متر و مقیاسی می‌توان ارزیابی کرد؟ جز این است که این زن قادر است در سخت‌ترین موقعیت‌ها که ترس بر شهر غالب شده، از عادی‌ترین چیزها زندگی و امید بیافریند؟ یا زنانی که تلفن به دست گرفتند و دوستان و آشنایانی را که ترسیده بودند، دلداری دادند و به خانه‌هایشان دعوت کردند. یا آن‌ها که در روزهای جنگ، به نیت پیروزی جبهه حق، دور هم جمع شدند و سفره دعا و توسل پهن کردند. زنانی که ریشه ترس را در قلب اعضای خانواده‌شان خشکاندند و آن‌ها را از ترک خانه‌هایشان منصرف کردند. این‌ها مصادیقی چند از هزاران کاری است

که زن‌ها در ایام جنگ انجام دادند تا شهر را از مرگ نجات دهند. صورتی جدید از زندگی که در آن، امور روزمره هم قادرند در خدمت جنگ باشند، به دست این زنان قابل تحقق است. اگر با تحلیل‌های ناشیانه و ساده‌انگارانه، کاری که از زن برمی‌آید را به پختن کیک‌های شبیه موشک تقلیل دهیم، باید آماده پرداخت بهای سنگین آن باشیم. شهری که با اولین تهاجمات دشمن تا مرز تخلیه رفت و بعد با تدابیر زنانه به زندگی برگشت، در صورتی که نقش زن را در آن جدی نگیریم، در مرحله‌های بعدی تا آن سوی فروپاشی خواهد رفت.

جنگ، چهره زنانه دارد

کلیدواژه «صلح» چگونه نیروی سیاسی زن را هدر می‌دهد؟



سمیه عالمی، نویسنده و مدرس ادبیات داستانی

مقدمه

جنگ‌ها صرفاً در میدان نبرد رخ نمی‌دهند؛ بلکه در حافظه جمعی، در بازنمایی فرهنگی و روایت‌هایی که برای نسل‌های آینده باقی می‌مانند نیز ادامه می‌یابند. بر همین اساس، متن حاضر بر چند محور الهیات جنگ، اهمیت روایتگری جنگ و جایگاه ویژه زنان در این عرصه تأکید دارد. این یادداشت در پی بازخوانی نسبت ارتباط با آسمان، نوع جنگیدن، اهمیت روایت و نگاه اسلامی- ایرانی به زن، روایت و تفاوت بنیادینش با رویکرد تمدن غرب است و معرفی نقش زنان و روایتشان به‌عنوان برگ برنده در جنگ تمدنی کنونی است.

روایت جنگ؛ حافظه‌ای که هویت می‌سازد

اگر روزهای جنگ و مقاومت ثبت نشود، روایت‌های تحریف‌شده جایگزین آن خواهند شد. به همین دلیل خاطره‌نگاری، تاریخ شفاهی و ادبیات مقاومت به‌عنوان ابزارهای هویت‌ساز اهمیت مضاعف پیدا می‌کنند. روایت‌ها صرفاً بازگویی خاطرات نیستند؛ بلکه به انتقال تجربه، شکل‌دهی هویت جمعی و ایجاد سرمایه معنوی برای آینده کمک می‌کنند. همان‌گونه که کربلا بدون روایت حضرت زینب(س) در تاریخ نمی‌ماند، جنگ‌ها و مقاومت‌های امروز نیز بدون روایت زنان امروز ناقص خواهد بود؛ اما این روایت چه ابعادی باید داشته باشد؟ آیا جهان‌های اندیشه‌ای، جغرافیا و سرزمین‌های روایت و باورهای جاری در آن بر این روایت مؤثر است؟ در ادامه یک‌به‌یک موارد را بررسی می‌کنیم.



زن ساکن تمدن غربی و جنگ در پیرامون؛ صلح یا انفعال؟

زن از پیرامون به مرکز و میدان جنگ کشانده شده اما روایت هنوز همان است که بود.

گویا تصویر زن سوگوار یا رنج‌کشیده و برآمده از الهیات رنج مسیحی، بیشتر به درد به صلح کشاندن انسان برآمده از آن می‌آید، در واقع به کار جنگ‌افروزان تا به کار آسیب‌دیدگان از این حمله. روایت رنج و در نتیجه آن پیشنهاد صلح برای تمام شدن این رنج یک راهبرد برای مدیریت صحنه جنگ است. با همین راهبرد تمدن غرب در دهه‌های اخیر، از طریق نشست‌های جهانی و جنبش‌های فمینیستی، زن را به «ابزار صلح» تقلیل داد. آنها به بهانه اینکه باز کردن پای زنان به خطوط مقدم جنگ، اسباب کنترل

جنگ در روایت‌های رسمی و کلاسیک، عموماً عرصه‌ای مردانه تصویر شده است؛ جایی که سربازان، فرماندهان و استراتژیست‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کنند و زنان، اگر حضوری داشته باشند، بیشتر در مقام سوگواران، پرستاران یا قربانیان معرفی می‌شوند. عمده تصویر زنان در روایت‌های برآمده از جنگ‌ها، تأثر ناشی از جنگ است. گویا روایت مرسوم در پی خواستن و طلب ترحم بر زخم‌ها و دردهای اوست تا در پی ارائه تصویر.

کتاب «جنگ چهره زنانه ندارد» نوشته سوتلانا آلکسیویچ بلاروسی برای اولین بار تلاش می‌کند زن این تمدن را از حاشیه به مرکز بیاورد. او صدای زنانی را ثبت می‌کند که در ارتش شوروی به‌عنوان تک‌تیرانداز، خلبان، پرستار یا سرباز شرکت داشتند و با همین دلیل جایزه نوبل ادبی را کسب می‌کند؛ اما این زنان همچنان با زبان بدن، رنج و روزمرگی، جنگ را روایت می‌کنند و باز در تجربه گرسنگی، مرگ، عزیزان، ترس و حتی خشونت جنسی باقی می‌ماند.

”

گویا تصویر زن سوگوار یا رنج‌کشیده و برآمده از الهیات رنج مسیحی، بیشتر به درد به صلح کشاندن انسان برآمده از آن می‌آید، در واقع به کار جنگ‌افروزان تا به کار آسیب‌دیدگان از این حمله. روایت رنج و در نتیجه آن پیشنهاد صلح برای تمام شدن این رنج یک راهبرد برای مدیریت صحنه جنگ است. با همین راهبرد تمدن غرب در دهه‌های اخیر، از طریق نشست‌های جهانی و جنبش‌های فمینیستی، زن را به «ابزار صلح» تقلیل داد.

“



و کاهش جنگ و تجاوز و غنیمت قرار گرفتن اوست، زن را در مقام برابر مردان تا خط مقدم جنگ پیش کشیدند؛ بلکه آن جایگاه پیرامونی زن را در این سازۀ تمدنی به نقشی مرکزی ارتقا دهند. هرچند این رویکرد در ظاهر بر صلح طلبی تأکید می‌کند، اما عملاً زن را از ظرفیت‌های واقعی‌اش تهی کرده و او را در موقعیت انفعال قرار می‌دهد یا پیش برود و رنج را روایت کند یا در خانه بماند و مردان و پسرانش را از جنگ بیرون بکشد. این الگو بیش از آنکه به سود ملت‌های مظلوم باشد، ابزار قدرت‌های سلطه‌گر برای تثبیت موقعیت خود است. با همه این‌ها نه تنها میزان خشونت در جنگ‌ها کاهش نیافت؛ بلکه گاهی خود زن علی‌رغم ودیعه‌هایی

که خداوند در نهاد او برای حفظ نسل بشر قرار داده بود، استحاله و تبدیل به فرمانده کشتار شد. آن‌سانگ سوچی، رهبر میانمار و ملکه الیزابت مصادیق آن هستند.

برگ برنده زن ساکن تمدن اسلامی؛ ولایت باطنی و نقشی مرکزی

زن در تاریخ جنگ‌ها همواره در دو موقعیت ظاهر شده است: در مرکز میدان نبرد و در پیرامون روایت‌های رسمی. تفاوت عمده در اینجا است که برعکس روایت‌های غربی که بیشتر به تجربۀ زنانه به عنوان افشاگر رنج و بی‌معنایی خشونت توجه کرده‌اند، ادبیات ایرانی و به‌ویژه در سنت «ادبیات مقاومت»، زن را در مرکز و بیشتر به عنوان نماد استمرار حیات جمعی بازنمایی کرده است. در نگاه اسلامی، زن صرفاً تماشاگر یا قربانی جنگ نیست؛ او با تدبیر «محافظ اجتماع و خانواده» است و با قدرت درونی که به او داده شده بر همه این ساختار «ولایت باطنی» دارد. این قدرت معنوی به زنان قدرت می‌دهد حتی در پشت جبهه، نقشی کلیدی در مدیریت جامعه، مردان و پشتیبانی از مقاومت ایفا کنند. اسطوره‌ها، تاریخ ایران و تشیع، شاهد مثال‌های روشن از این نقش‌آفرینی دارد: حضرت فاطمه (س) در مدینه، حضرت زینب (س) در کربلا، فرانک مادر فریدون، سیندخت مادر بزرگ رستم و گردآفرید و در روزگار معاصر مادران و همسران شهدای جنگ‌های که بر ایران رفته است، مثال‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران است. این ظرفیت منحصر به فرد، همان روح زنده و رو به تعالی است که تمدن اسلامی را از تمدن غربی متمایز می‌کند. نزدیکی بسیار زیاد رویکردهای الهیاتی زرتشتی در ایران باستان و رویکردهای الهیاتی پس از تشیع این جایگاه را تشدید کرده است. به نحوی دیگر همان‌طور که انسان ایرانی بودن، سیاست کردن را در خودش حمل می‌کند، زن ایرانی نیز در این تمدن از جایگاه خرد، شرایط را مدیریت و روایت می‌کند.

زن در این میدان حتی اگر مادر شهید، همسر رزمنده یا دختری است، پایداری‌اش نماد تداوم زندگی است. کارکرد اصلی این تصویر، تقویت روحیۀ جمعی و مشروعیت بخشی به مقاومت است. رنج زنانه در این سنت، بیشتر به «قداست» پیوند می‌خورد تا به «پوچی». شهادت فرزند یا همسر نه فقط یک فقدان، بلکه آغاز حیاتی جمعی و رمز بیداری معرفی می‌شود.

این تفاوت را می‌توان در زبان روایت نیز دید. زنان در روایت‌های آکسیویچ با جزئیات عاطفی و بدنی سخن می‌گویند: بوی صابون لباس فرزند، تکه نانی که نیمه‌کاره مانده، اشک در سکوت. این زبان علیه اسطوره می‌ایستد و جنگ را به فاجعه‌ای انسانی فرو می‌کاهد، اما در ادبیات مقاومت که در کشورهای مورد هجوم

قرار گرفته شکل می‌گیرد، زبان اغلب حماسی و روبه‌رشد و تعالی است؛ زیرا نسبت این تمدن در نسبت با خدا در پی نفی نیست. بلکه دست دراز می‌کند تا از سمت او نوری کسب کند و این او را در مقام حرکت برای طلب رشد قرار می‌دهد.

روایت زنانه؛ ضرورتی تمدنی

زنان در بطن جنگ‌ها با واقعیت‌های متفاوتی مواجه‌اند: مدیریت خانواده در شرایط بحران، آرام‌کردن فرزندان، سازماندهی اجتماعی در محله‌ها و مساجد و حفظ امید در دل جامعه. روایت این تجربه‌ها نه تنها ارزش تاریخی دارد، بلکه هویتی تازه برای جامعه می‌سازد؛ آنچه که در روح جمعی سرزمینی جاری را بازنمایی می‌کند و اسباب نجات انسان ساکن آن تمدن و سرزمین می‌شود. روایت زنانه در ایران برآمده از ساختارهای مبتنی بر کمال و رستگاری در اسطوره‌ها و ثراث ایرانی است، برخلاف روایت‌های غربی که عمدتاً به تجربه نظامی زنان محدود می‌شود. تجربه مواجهه زنان پیشرفته تا خط مقدم با تن‌های پاره و پیکرهای سوخته، روایتی را می‌سازند که برآمده از باور به رنج و نسبتش با رستگاری در میراث مسیحی و «الهیات رنج» است. سوتلانا الکسیویچ در «کتاب جنگ چهره زنانه ندارد» صدای زنانی را بازتاب می‌دهد که در جنگ جهانی دوم حضور داشتند. در روایت آنها، جنگ نه میدان قهرمانی، بلکه تجربه‌ای از خون، گرسنگی، تجاوز و از دست دادن عزیزان است. این نگاه، جنگ را ضد حیات

می‌بیند؛ اما آیا روایت‌های این‌گونه در فرانسه، آلمان و آمریکا تأثیری بر بقا و مراقبت از انسان در جنگ‌ها و جنگ‌افروزی‌ها داشته است که در کشورهای مورد هجوم داشته باشد؟ در مسیحیت، رنج مسیح بر صلیب،

“برخلاف روایت‌های غربی که عمدتاً به تجربه نظامی زنان محدود می‌شود، تجربه مواجهه زنان پیشرفته تا خط مقدم با تن‌های پاره و پیکرهای سوخته، روایتی را می‌سازد که برآمده از باور به رنج و نسبتش با رستگاری در میراث مسیحی و «الهیات رنج» است. سوتلانا الکسیویچ در «کتاب جنگ چهره زنانه ندارد» صدای زنانی را بازتاب می‌دهد که در جنگ جهانی دوم حضور داشتند. در روایت آنها، جنگ نه میدان قهرمانی، بلکه تجربه‌ای از خون، گرسنگی، تجاوز و از دست دادن عزیزان است. این نگاه، جنگ را ضد حیات می‌بیند

معنا و نجات می‌آفریند. در اسلام، رنج ایوب صبر و وفاداری است و رنج حسین (ع)، شهادت و اسباب بیداری جمعی است. در هر دو، رنج به حقیقتی متعالی پیوند می‌خورد؛ اما در روایت‌های زنانه الکسیویچ، رنج معنا را از دست می‌دهد مگر آنکه روایت شود؛ رنج خود حقیقت نهایی است. به همین دلیل می‌توان گفت او نوعی «الهیات سکولار رنج» می‌آفریند که تقدس را در زندگی روزمره انسانی به هر قیمتی می‌بیند.

این تفاوت، ما را به پرسشی بنیادی می‌رساند: آیا باید رنج را تقدیس کرد تا معنا بیابد، یا باید آن را به عنوان فاجعه‌ای عریان ثبت کرد تا فراموش نشود؟ پاسخ ادبیات ضدجنگ مدرن - از فالاچی تا الکسیویچ - روشن است: جنگ هیچ چهره مقدسی ندارد، تنها زندگی است که سزاوار تقدیس است. درحالی‌که در تمدن ایرانی و شیعی جنگ اگر دفاع و در راه خدا باشد مقدس است؛ چون مقاومت در برابر ظلم و استثمار را رقم زده است.

با این رویکرد، انسان و به تبع آن زن در هر تمدنی با الگوهای اسطوره‌ای و الهیاتی آن تمدن با جنگ مواجه می‌شود و آن را روایت می‌کند. روایت رنج در پس اجتناب از جنگ است و اغلب هم در جغرافیاهایی تولید شده است که خودشان برافروزدگان جنگ‌های بزرگ دنیا بوده‌اند. ساکنان و زنان جغرافیای جنگ‌افروز، روایت رنج می‌نویسد تا بانیان آن را از تکرار دوباره جنگ باز دارند؛ اما ساکنان تمدن ایرانی - اسلامی که به واسطه سکونت در

”روایت رنج در پس اجتناب از جنگ است و اغلب هم در جغرافیاهایی تولید شده است که خودشان برافروزدگان جنگ‌های بزرگ دنیا بوده‌اند. ساکنان و زنان جغرافیای جنگ‌افروز، روایت رنج می‌نویسد تا بانیان آن را از تکرار دوباره جنگ باز دارند؛ اما ساکنان تمدن ایرانی - اسلامی که به واسطه سکونت در مرکز دنیا مدام مورد تهاجم بوده‌اند روایت جنگ را از دل ایمان و معنویت بیرون می‌کشند تا برای ایستادگی و پایداری مقابل متجاوز الهام‌بخش باشد.“

مرکز دنیا مدام مورد تهاجم بوده‌اند روایت جنگ را از دل ایمان و معنویت بیرون می‌کشند تا برای ایستادگی و پایداری مقابل متجاوز الهام‌بخش باشد.

در روایت‌های آلکسیویچ، زن از حاشیه روایت رسمی به مرکز می‌آید تا فقط چهره جنگ را فاجعه‌ای انسانی نشان دهد. در روایت ایرانی، زن از همان آغاز در مرکز مقاومت قرار می‌گیرد، اما صدایش بیشتر در خدمت بقای جمعی انسان است. هر دو سنت، زن را از حاشیه بیرون می‌کشند، اما جهت‌گیری معنایی متفاوتی به رنج او می‌دهند.

جنگ تمدنی و اهمیت روایت و رسانه

جنگ امروز «جنگ تمدنی» است: تقابل تمدن چند هزار ساله شیعی - ایرانی با تمدن غربی که تنها ۳۰۰ سال قدمت دارد. در این میدان، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نقش خط مقدم را ایفا می‌کنند. روایت‌های زنانه می‌توانند همانند «عصای موسی» در برابر جادوگری رسانه‌ای غرب عمل کنند. نمونه‌های اخیر نشان می‌دهد که حتی در جوامع دوردست، تصویر ایران و رهبرانش از خلال این روایت‌ها بازتعریف شده و الهام‌بخش نسل‌های جدید شده است. علاوه بر این‌ها روایت ایرانی از جهان ایرانی و معناها و حکمت‌هایش در زمانه بحران تداوم پیوستگی روایت پایداری ایرانی است در پی روایت‌های ثبت شده از هزاره‌هایی که بر ایران رفته است از مواجهه با ترکان و مغولان و اعراب. این پیوستگی خود موضوعیت دارد. از این جهت که آنچه ما امروز ثبت می‌کنیم میراثی است که برای آیندگان ایران توشه می‌کنیم. آیا این میراث باید چنان متأثر از فرم وارداتی از غرب باشد که محتوای چند هزار ساله را متزلزل کند؟ انسان و زنی که در قلب جهان زیست می‌کند باید روایتی در قامت قلب ثبت کند. ضمن اینکه این روایت‌ها، ترمیم‌کننده تصویر مخدوش رسانه‌های ضمیمه شده به سلطه از ایران، این جغرافیای چند هزار ساله است.

دختران پیروزی

نجات از روزمرگی با سلام نظامی بانوان ورزشکار



حمیده عرب سرخی، پژوهشگر مطالعات جنسیت

این روزها، موضوع «سلام نظامی» به پدیده‌ای وایرال و شناخته شده در فضای رسانه‌ای و عرصه اجتماعی تبدیل شده است؛ موضوعی که نقطه آغاز آن با پیروزی تیم ملی کشتی و موفقیت امیرحسین زارع رقم خورد. انتشار ویدیوی سلام نظامی او باعث شد این حرکت به سرعت در سطح جامعه دیده شود و حتی جای خود را بر بیلبوردهای شهری نیز باز کند.

با این حال، اگر اندکی به عقب بازگردیم، می‌بینیم که این رخداد در بستری ویژه شکل گرفت؛ زمانی که تنها چند روز از جنگ ایران و اسرائیل گذشته بود. در چنین فضایی، بسیاری از افراد همچنان در شرایط جنگی به سر می‌بردند؛ زندگی، اندیشه و ذهن آنان با فضای جنگی درهم تنیده بود. آنان نه تنها در تلاش بودند دریابند چگونه می‌توان از این وضعیت عبور کرد، بلکه بیش از آن، می‌کوشیدند زیست روزمره خود را با این شرایط خاص سازگار و هماهنگ سازند و زندگی خود را به گونه‌ای دیگر زیست کنند.

پس از گذشت چند روز از جنگ دوازده روزه و مبارزات آشکار و پنهان ملت ایران با رژیم صهیونیستی، واکنش‌های متعددی در وضعیت پساجنگ رقم خورد. گروهی جنگ را منتهی به پایان تلقی می‌نمودند و آتش بس را صلح می‌پنداشتند و به حیات روزمره خویش مراجعت می‌نمودند. گروهی دیگر آتش بس را شکست محسوب می‌داشتند و طالب ایدئولوژی‌های خشونت‌آمیز، نظیر گفتمان بمب اتم بودند. کلیه این رویکردها، افراد را به گریز از واقعیت جنگ و یا فراموشی بی‌قید و شرط دعوت می‌نمود؛ لکن مؤلفه‌ای متمایز در این جنگ برای ملت ایران مطرح گردید: نفی زندگی روزمره. زندگی که تا پیش از آن درگیر روزمرگی بی‌جهت بود؛ اما پس از جنگ، زندگی این مردم تغییر کرده بود و برگشت مجدد به همان سبک سابق، امری غیرعادی به حساب می‌آمد. این زندگی همچنان یادآور روزهایی است که شما در جنگی دیگر قرار دارید؛ اما نه همانند آن دوازده روز بلکه در این نوع از زندگی، روزمرگی به معنای فراموشی جنگ و رها شدن در جهانی انباشته از بی‌توجهی وجود ندارد.



یکی از تجلیات این زندگی جنگی، سلام نظامی دختران ورزشکار می‌باشد. علی‌رغم گذشت بیش از یک ماه از جنگ دوازده‌روزه و تهاجمات رژیم صهیونیستی، این حرکت نمادین تداوم می‌یابد. سلام نظامی ریشه‌ای کهن داشته و به عصر روم و یونان باستان مراجعت می‌نماید. در قرن بیستم در حوزه ورزش به‌مثابه رمز اعتراض سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت و حتی پیش از آن، عمدتاً برای نظامیان و در مانورهای نظامی و رژه‌ها بکار می‌رفت و مردانه محسوب می‌شد؛ اما در دوران اخیر تبدیل به امری معترضانانه شده است و گاه‌ها برای ابراز مفاهیمی به‌صورت آشکار و پنهان این حرکت انجام می‌شود؛ لکن حرکت دختران ایرانی بارها و مکرراً در این مدت واقع گردید و هر گروه از آنان در عرصه‌های بین‌المللی، مفهوم وطن‌دوستی و حمایت از آب‌وخاک خود را به جهانیان ارائه دادند. آنان این حرکت نمادین را به امری هژمونیک مبدل نموده‌اند؛ حضوری پایدار و مقتدر که ایران و زن ایرانی را در نظر جهانیان روشن و آشکار می‌نماید.

با این فعل، مفهوم زندگی خود را در ساحت ورزش به معرض نمایش گذاشتند. حرکت آنان استمرار داشته و تدریجاً به امری ارزشمند و معنادار تبدیل

مراد از نفی زندگی روزمره، ماندن در زیست بی‌روح و سکولار است که انسان را مانند ربای بی‌جان می‌سازد و وی را از حیات عاطفی و روحانی محروم می‌دارد. تجربه زندگی جنگی نه به مفهوم عام آن، فلاکت، کشتار و نسل‌کشی، بلکه زیستی مقرون با آگاهی از یک دشمن است؛ زیستی که انسان را درگیر ابعاد متنوع حیات می‌نماید و مجاهدت و امید را در رگ‌ها تزریق می‌کند. این‌گونه زندگی، انسان را به تجاوز از روزمرگی فرامی‌خواند و مجاهدت را، همان‌گونه که در جنگ دوازده‌روزه مشهود گردید، بروز می‌دهد.

در بهره‌گیری از ظرفیتی که در این دوره تکوین یافت، نقش برجسته زنان در تولید این فضا ملاحظه‌پذیر بود؛ فضایی که در آن شور و مقاومت جولان می‌داد. در آن مقطع، دشمن معین بود و نفرت از او در تک‌تک کنش‌ورزی‌ها متجلی می‌گردید؛ کنش‌هایی ضد استکباری، مقاومتی و هم‌راستا با سایر اقوام استکبارستیز. ملت در طی این دوازده‌روز حیات می‌نمودند، لکن حیاتی که هدفمند، در حال حرکت و با عدم سکون معنا می‌یافت. بدین ترتیب پس از عبور از این جنگ تن‌به‌تن، تداوم این نحوه زیست اهمیت بالایی کسب نمود.

گردیده است. آنان در حال تداوم «زندگی جنگ» هستند؛ مفهومی که ایران و وطن را نه تنها در سطح نمادین بلکه در حافظه تاریخی مستحکم می‌سازد و موقعیتی برای ارزش‌ها ایجاد می‌نماید. این حافظه تاریخی، کلبه ۹۰ میلیون ایرانی را ملتفت می‌سازد و متذکر شدن آن نوعی باز نمود اجتماعی می‌باشد که به وسیله زنان تاریخ آفرین و ورزشکار رقم خورده است.

“
بانوی ورزشکار ایرانی، خویش را پیروز میدان می‌انگارد؛ جنگ برای وی نه شکست، بلکه نوعی از پیروزی و ادامه دادنی ورای رفتن در لاک زندگی روزمره است. این پیروزی در حرکتی نمادین و مداوم به مخاطبان عرضه می‌گردد. آنان ورزش را مکانی برای طرح پیام خویش می‌دانند؛ نفی حیات روزمره، عدم نسیان و ممانعت از عادی‌انگاری پس از جنگ.”

دختران ایرانی در این فرایند، آرایش نظامی اتخاذ نمودند؛ کنشی اجتماعی معنادار که در خود نمادهای مقاومت و ایستادگی را جای داده است. این آرایش نظامی نه تنها به مثابه تشکیلات ظاهری، بلکه به عنوان بیانگر هویت جمعی و یادآوری این نوع از زندگی عمل می‌نماید. یادآوری شهدای نظامی و غیرنظامی که ذیل مفهوم وطن جان خود را از دست دادند. این دختران، مستقل از هر عقیده و باوری، مفهوم «زندگی جنگ» را داخل عرصه ورزش نموده و حیات آفرینی را به مخاطب تقدیم داشتند. این موضوع حاکی از آن است که جنگ هنوز برای ما منتهی نگردیده است. چه به صورت فردی و چه جمعی، آنان نشان دادند که زندگی و زیست‌شان مبتنی بر جنگ استمرار دارد؛ حیاتی که از روزمرگی متجاوز گردیده و به امری متمایز از گذشته خود تبدیل گشته است.

بانوی ورزشکار ایرانی، خویش را پیروز میدان می‌انگارد؛ جنگ برای وی نه



شکست، بلکه نوعی از پیروزی و ادامه دادنی ورای رفتن در لاک زندگی روزمره است. این پیروزی در حرکتی نمادین و مداوم به مخاطبان عرضه می‌گردد. آنان ورزش را مکانی برای طرح پیام خویش می‌دانند؛ نفی حیات روزمره، عدم نسیان و ممانعت از عادی‌انگاری پس از جنگ. ورزش برای آنان صرفاً قهرمانی نمی‌باشد؛ بلکه پهلوانی است؛ پهلوانی‌ای که اخلاق و کرامت بنیان آن را تشکیل می‌دهد. لحظات ورزشی مفهوم می‌آفرینند و مخاطب را درگیر می‌سازند، بدون آنکه صرفاً برد و باخت به نمایش درآید. ورزش پهلوانی، حتی در شرایطی که قوانین مکانیکی زندگی غلبه یافته‌اند، حیات را مجدداً به رگ‌ها تزریق می‌کند.

همچنین مقام معظم رهبری در بیانات‌شان چنین اظهار می‌فرمایند: «جبهه‌ی استکبار جهانی از هر پیروزی‌ای که ما کسب نماییم، خشمگین می‌گردد؛ چه پیروزی در میدان ورزش، چه در میدان جنگ، چه در میدان علم؛ لذا پیروزی شما ورزشکاران، در حقیقت ظفر بر جبهه‌ی استکبار نیز می‌باشد.» (۱۳۹۷/۰۷/۰۲)

این سخن بیانگر آن است که عرضه پیروزی و اقتدار در مواجهه با استکبار، خود نوعی ظفر مجدد می‌باشد و دختران ایرانی این مطلب را به نحو احسن تجسم نموده‌اند. تصاویری که در تقابل با شکست ایستاده، نفرت از دشمن و اقتدار را بازتاب می‌دهند. این تصاویر ناگهانی یا موقتی نمی‌باشند؛ بلکه حاصل فرآیندی زنانه و اراده و اعتقاد زنان ایرانی به میهن می‌باشند.

ادای احترام نظامی دختران ایرانی دیگر صرفاً حرکتی وطن‌پرستانه نمی‌باشد، بلکه امری حیات‌بخش گردیده است؛ حیاتی که پس از جنگ می‌باید همچون دوران جنگ حفظ گردد و درگیر روزمرگی نشده و حیات عاطفی در میادین ورزشی توسعه یابد. آنان لحظاتی منحصربه‌فرد پدید آورده‌اند؛ مختصر لکن مملو از مفاهیم اجتماعی و فرهنگی. نمونه‌ها شامل حرکت ساره جوانمردی هنگام در آغوش گرفتن فرزند خود در دریافت جایزه، بوسیدن قرآن و ادامه مسیر مسابقه می‌باشد.

دختران هندبال، فوتسال، بسکتبال و سایر رشته‌ها تا زهرا رحیمی که پرچم ایران و تصاویر اطفال شهید را به نمایش گذاشتند، و آخرین نمونه سارا بهمنیار با ادای سلام نظامی، ادامه‌دهنده این حرکت هستند. آنان لحظات را به حافظه تاریخی پیوند داده و کوشش می‌نمایند این پیروزی



نادیده انگاشته نگردد؛ پیروزی که در جنگ دوازده‌روزه واقع شد و تمامی ایرانیان در آن مشارکت داشتند. آنان همچون سربازانی هستند که پس از جنگ نیز حافظ مرزها و هویت میهن‌اند؛ سربازانی که سلاح‌شان دست‌هایشان است.

این جنگ هنوز برای دختران ورزشکار پایان نیافته است. همان‌طور که مقام معظم رهبری تصریح فرموده‌اند، با اتکا به اعتماد به نفس، ارزشمند پیروز می‌گردند. دختران ورزشکار مفهوم وطن و ایرانی بودن را به مثابه رمز افتخار در میادین بین‌المللی حمل می‌کنند. میادینی که ظاهراً ضد جنگ و صلح‌جو هستند، لکن

ادای احترام نظامی دختران ایرانی دیگر صرفاً حرکتی وطن‌پرستانه نمی‌باشد، بلکه امری حیات‌بخش گردیده است؛ حیاتی که پس از جنگ می‌باید همچون دوران جنگ حفظ گردد و درگیر روزمرگی نشده و حیات عاطفی در میادین ورزشی توسعه یابد. آنان لحظاتی منحصربه‌فرد پدید آورده‌اند؛ مختصر لکن مملو از مفاهیم اجتماعی و فرهنگی. نمونه‌ها شامل حرکت ساره جوانمردی هنگام در آغوش گرفتن فرزند خود در دریافت جایزه، بوسیدن قرآن و ادامه مسیر مسابقه می‌باشد.

آنان مفهوم صلح، مقاومت و مبارزه ایرانیان را با سلام نظامی عرضه می‌دارند. اگرچه جنگ دوازده روزه ظاهراً منتهی گردیده، این وقایع نباید از خاطر برود. آنان افرادی هستند که سالیان دراز برای چنین مأموریتی تربیت نگردیده‌اند و هیچ نظام یا حکومت محض آنها را نیروانده است. این زنان، بانوان ایرانی می‌باشند؛ زنانی با ظرفیت بالا که آفرینش‌های لحظه‌ای آنان حاکی از وجوه ذاتی و فطری است، نه اختگی اراده‌ها. زنانگی در شرایط بحرانی و اضطراری نظیر جنگ، خود را به شکل متمایزی آشکار می‌سازد و مناظر ماندگاری می‌آفریند.

در چنین شرایطی بدیهی است که ورزش نمی‌تواند غیرسیاسی باشد. جامعه‌ای که اجزایش را از یکدیگر تفکیک نماید، به جورچین هزارقطعه‌ای مبدل می‌گردد که هر قطعه در گوشه‌ای رها شده است. عصر کنونی سرشار از سیاست‌زدگی می‌باشد و این سیاست‌زدگی مایل است فراموشی را مسلط

نماید. این گونه رویکرد تفکیک‌گرایانه، جامعه را از یکپارچگی و انسجام درونی محروم می‌سازد و موجب گسیختگی بافت اجتماعی می‌گردد. بنابراین ورزش به مثابه یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اجتماعی، نمی‌تواند از تأثیرات سیاسی و فرهنگی منفک باشد و لازم است در بستر هویت ملی و ارزش‌های بنیادین جامعه مورد تحلیل قرار گیرد.

این ایام، روزگار یادآوری جنگ می‌باشد؛ متذکر روزهایی که به ایران تهاجم شد، شهادتی که غم‌شان هنوز بر دل‌ها سنگینی می‌کند، و دختران و زنان با غیرتی که در این راه جان فشاندند. این یادآوری نه تنها جنبه تاریخی دارد، بلکه به مثابه عاملی برای حفظ هویت جمعی و تقویت روحیه مقاومت عمل می‌نماید. در این میان، نقش زنان ورزشکار به عنوان حاملان پیام مقاومت و ایستادگی و ادامه زندگی که همچنان آمیخته با جنگ است؛ اهمیت دوچندان می‌یابد. آنان با حفظ حافظه تاریخی و انتقال آن به نسل‌های آینده، نقش مؤثری در تداوم فرهنگ مقاومت ایفا می‌نمایند.

“اگرچه جنگ دوازده روزه ظاهراً منتهی گردیده، این وقایع نباید از خاطر برود. آنان افرادی هستند که سالیان دراز برای چنین مأموریتی تربیت نگردیده‌اند و هیچ نظام یا حکومت محض آنها را نیروانده است. این زنان، بانوان ایرانی می‌باشند؛ زنانی با ظرفیت بالا که آفرینش‌های لحظه‌ای آنان حاکی از وجوه ذاتی و فطری است، نه اختگی اراده‌ها. زنانگی در شرایط بحرانی و اضطراری نظیر جنگ، خود را به شکل متمایزی آشکار می‌سازد و مناظر ماندگاری می‌آفریند.”